

ابتکارات آية الله العظمى خوئی (قده)

در پژوهشهای اصولی و فقهی

نوشته: آية الله شيخ محمد اسحاق فياض

ترجمه: سرور دانش

از مجله: النور، نشریه ماهانه دفتر فرهنگ و تبلیغات مؤسسه خیریه امام خوئی در لندن،

شماره ۲۷، تاریخ ۱۴۱۴/۲ هجری برابر با ۱۹۹۳/۸ م

اشاره:

آية الله حاج شيخ محمد اسحاق فياض در سال ۱۳۵۱ هـ ق در قریه «شیرداغ» واقع در یک منزلی ارزگان، از توابع ولسوالی مالستان، واقع در ولایت غزنی افغانستان متولد شده و پس از اتمام مراحل مقدماتی تحصیل، در سال ۱۳۶۹ هـ ق به نجف اشرف مهاجرت نموده و در نزد اساتید بزرگ حوزه علمیه نجف به تحصیل علوم دینی پرداخته است.

آية الله فياض یکی از شاگردان میرز حضرت آية الله العظمى خوئی (قده) است که با استعداد سرشار و نبوغ فکری، در تمام درسها و کنفرانسهای علمی آن مرجع بزرگ حضور یافته و در طول ۳۵ سال تا آخرین لحظات حیات ایشان، ملازم و همراه وی بوده و در هیئت استفتای ایشان نیز عضویت داشته است.

آية الله فياض به اعتراف همه صاحب نظران و اهل فضل - از مجتهدین مسلم جامعه اسلامی و فعلاً از اساتید بزرگ درسهای خارج فقه و اصول در حوزه علمیه نجف اشرف می باشند. آثار و تألیفات علمی ایشان در مسائل فقهی و اصولی، بسیار زیاد و قابل توجه بوده اما اکثر آنها تاکنون به زیور چاپ آراسته نشده است. از آثار چاپ شده ایشان کتاب «محاضرات فی اصول الفقه» در پنج جلد و کتاب «الاراضی» در یک جلد، شهرت بسزایی داشته و از منابع مهم درسهای خارج در حوزات علمیه شمرده می شود.

آنچه می خوانید یکی از مقالات آية الله فياض است که ابتکارات و نظریات جدید حضرت آية الله العظمى خوئی (قده) را در قلمرو مسائل اصولی و فقهی بطور بسیار فشرده و خلاصه، مورد بررسی قرار داده است که خود از تسلط وی بر همه مبانی و نظریات اصولی و فتاوی فقهی حکایت می کند.

البته این مقاله آنچنان موجز و فشرده است که فهمیدن متن عربی و ترجمه فارسی آن برای غیر اهل فن، شاید مشکل و سنگین باشد و از همین رو شایسته بود که توضیحاتی بصورت پاورقی اضافه گردد اما در این صورت این مقاله تبدیل به یک رساله می شد که فرصت بیشتری می طلبید و امیدواریم که در آینده این مأمول جامه عمل ببوشد.

هدف ما در این ترجمه آنست که بمناسبت سالگرد رحلت ملکوتی حضرت آية الله العظمى خوئی (قده) هم از مقام شامخ آن مرجع بزرگ جهان اسلام تجلیل کرده باشیم و هم با اثر یکی از بزرگان جامعه خود که مایه افتخار حوزات علمیه است آشنا شویم. به امید اینکه بتوانیم در آینده مقالات و آثار دیگر ایشان را نیز معرفی نماییم. (سراج)

و قواعد پیچیده - از نظر تئوری و تطبیق - چگونه برخورد کند و ابعاد مختلف آنرا چگونه بررسی نماید؟ مهارت علمی و نبوغ فکری ایشان از این جا آشکار می شود که مسائل بسیار دشوار و مبهم و پیچیده را به بهترین شکل، مورد تجزیه و تحلیل قرار می داد و با سرعت عجیبی به نکات و رموز و اسرار آن انتقال می یافت و ابعاد مختلف آن را بررسی می کرد و بدین ترتیب راه حل دقیق و جواب متقن و متینی را با شیوه جذاب و رسا و با بیان جالب و بلند و ذوق سلیم ادبی ارائه می داد. او بر همه مسائل از هر نوع و با هر درجه ای از پیچیدگی تسلط داشت. از منبر بلند او چشمه دانش سرازیر می گشت و از معدن وجود او آب علم می جوشید و عطر معرفت به مشام می رسید.

آن مرحوم در بحث و جدل نیز دست بالائی داشت، توانایی عالی و مهارت هنرمندانه خود را در این زمینه به اثبات رسانده بود، درک خوب داشت و مسائل را از جوانب مختلف مثبت و منفی آن مورد بررسی قرار می داد و می دانست از کجا وارد و از کجا خارج شود و چگونه آن را بر خصم رد کند و لذا هر زمان که مسأله ای برایشان برگردانده می شد، آن را با اسلوب دیگر بر خود خصم برمی گرداند و این از ذهنیت نقاد و قدرت علمی او حکایت می کرد و اینک ایشان از نیروی علمی و ذکاوت سرشار برخوردار است.

و لذا شایسته است در حق ایشان گفته شود که مقام ثبوت وی قویتر و بلندتر از مقام اثباتش بود. البته علو مقام اثبات ایشان، امروز همچون آفتاب، برای همه واضح و آشکار گشته است و بهترین دلیل روشن بر این ادعا، حضور انبوه علما و فضلا در جلسات درس و کنفرانس ایشان در حوزه بزرگ نجف اشرف و اشتیاق آنان برای حضور در این بحثها و استفاده از افکار ایشان می باشد و از همین رو جمع کثیری از رجال فضل و دانشمندان برجسته و رهبران اندیشه و شخصیت های مبتکر، بدست مبارک ایشان تربیت شده اند و همینها هستند که امروز در حوزات علمیه سراسر جهان اسلام، زمام درسها و پژوهشهای سطح عالی در فقه و اصول را بدست دارند و همه بحثهای آنان هم پیرامون افکار ارزشمند و آرای دقیق و نظریات عمیق اصولی و فقهی ایشان می چرخد گو اینک اندیشه های ایشان از نظر تئوری و تطبیق، محور تمام این حرکتها و پژوهشهای علمی را تشکیل می دهد و این ثمره

ابتکارات آیه الله العظمی خوئی (قده)

در پژوهشهای اصولی و فقهی

حوزه علمیه نجف اشرف در طلیعه حوزاتی است که جنبش علمی در آن شکوفایی یافته و با تربیت دانشمندان بزرگ و فعالیت های فکری خود، شهرتی بسزا کسب کرده است. نجف، شهر نبوغها و تاریخ است؛ از زمان شیخ الطائفه طوسی (ره) تا عصر حاضر، هزاران تن از دانشمندان بزرگ و رهبران فقه اسلامی و پیشوایان اصول و حدیث و تفسیر در دامن همین حوزه تربیت شده و از همین شهر ظهور کرده اند که در رأس آنان مرجع بزرگ دینی جهان اسلام و زعیم الطائفه، سیدنا الاستاذ الاعظم حضرت آیه الله العظمی سید ابوالقاسم موسوی خوئی (قدس سره الشریف) است.

او بحق، مرد دانش، تاریخ و اندیشه و مجسمه بلامنازع عدالت و استقامت و پایداری بود. قداستی بزرگ داشت و روحیه بلند همراه با ملکات فاضله و صفات حمیده و توانایی های ذاتی کم نظیر. در عمل خود، مخلص، جدی و با پشتکار بود. تندبادهای حادثه و عواطف و احساسات نمی توانست او را ذره ای به چپ و راست حرکت دهد و مشکلات و دشواری های زندگی هم هرچند بزرگ و سنگین، نمی توانست کمترین تزلزل در روحیه او ایجاد کند.

از صفای روح و ورع و تقوای ایشان این است که هیچگاه ذهنش را جز به محاسبه خویشتن در پیشگاه خداوند متعال، مشغول نمی ساخت و هرگز به آنچه در حقیقت از این طرف و آن طرف گفته شده یا می شد، اهتمام نمی ورزید. من تقریباً سی و پنج سال با او همراه بودم اما هرگز ندیدم و نشنیدم که نسبت به کسی جسارت و گستاخی یا عیبجویی کند و این نیست جز دلیل بر علو روح و مقام بلند پرهیزکاری ایشان.

اما در مورد افکار و آرای ایشان باید گفت که وی ژرفانی اندیشه را با سلامتی ذوق و دقت نظر و زیبایی بیان و رسایی گفتار یکجا در خود جمع کرده بود و دارای موهبت باشکوه الهی و توانایی عالی علمی بود. در عصر ایشان جنبش طوفنده علمی پدید آمد و افکار و آرای بلند علمی مطرح گردید که او خود قطب و محور این حرکت شمرده می شد. بسیار ژرف اندیش بود و بخوبی می دانست که با مسایل دشوار

اساس وجود داعی و انگیزه‌دیگر برای نطق -جز قصد تفهیم- نیز منتفی می‌گردد.

دوم: دلالت حاصل از وضع براساس این نظریه، یک دلالت تصدیقی عقلایی است و نه یک دلالت تصویری محض زیرا لفظ بعد از تعهد مذکور، بطور تصدیقی کشف می‌کند از قصد تفهیم معنی توسط متکلم اما دلالت تصویری بین لفظ و معنی، مستند به وضع با این معنی نیست بلکه نتیجه و محصول انس ذهنی بین آن دو می‌باشد.

سوم: در پرتو این نظریه، هر استعمال کننده لفظ، خود در حقیقت واضع آن لفظ است چون وضع عبارت است از تعهد هر استعمال کننده به اینکه آن لفظ را به کار نبرد مگر در هنگام اراده تفهیم معنای خاص و این نوع تعهد، قائم به شخص متعهد است پس هر شخص استعمال کننده، متعهد و واضع آن لفظ خواهد بود.

مورد دوم: نظریه ابراز در مسأله انشاء

چون تفسیر مشهور درباره انشاء یعنی «ایجاد معنی توسط لفظ»، به نظر ایشان ناقص و غیر تمام بود، نظریه جدیدی را مطرح کردند که با موقعیت مسأله و اهمیت آن در نزد عقلا و آثار اجتماعی آن تناسب داشته باشد این نظریه جدید عبارت است از نظریه «ابراز» یعنی انشاء عبارت است از: «ابراز یک امر اعتباری نفسانی با یک مُبرز (ابراز کننده) قولی یا فعلی». فرق نظریه ابراز با نظریه ایجاد این است که ابراز مدلول تصدیقی لفظ اما ایجاد مدلول تصویری آن می‌باشد.

آثار مهم مترتب بر این نظریه بدین شرح است:

اول: براساس این نظریه، مدلول اوامر و نواهی عبارت است از: ابراز امر اعتباری نفسانی نه وجوب و حرمت زیرا حاکم به وجوب و حرمت در موارد آن دو، عقل است چون با وجود این ملاک که از مولا بعنوان مولویت صادر شده و قرینه‌ای بر ترخیص هم وجود ندارد، عقل حکم به وجوب یا حرمت می‌کند.

دوم: طبق این نظریه می‌توان به امکان شرط متأخر، نیز ملتزم شد زیرا حکم شرعی در پرتو این نظریه، یک امر اعتباری است نه یک واقعیت عینی که ماسوای آن اعتبار، واقعیت دیگری هم داشته باشد. بنابراین هیچ مانعی وجود ندارد که حکم شرعی، مشروط به شرط متأخر، اعتبار شود

عظیم و دستاورد بزرگ، افتخاری است که تنها نصیب ایشان شده است.

شخصیت بزرگ ایشان در این حد هم متوقف نمی‌گردد بلکه ایشان با گام‌های بلندی به جلو حرکت کرد و وارد میدان ابتکار گردید و در این رابطه نظریات جدید و اندیشه‌های نو و شایسته‌ای را در بحث‌های اصولی و فقهی ابداع نمود که بعنوان مثال مجموعه‌ای از این ابداعات و ابتکارات را در دو قلمرو فوق از نظر کمی و کیفی بیان می‌کنم.

موارد ابتکار آیه‌الله خوئی (ره)

در بحث‌های اصولی

مورد اول: نظریه تعهد در مسأله وضع

مسأله وضع از زمان پیدایش انسان بر روی کره زمین تاکنون، از مهم‌ترین مسائل اجتماعی در هر جامعه عقلایی می‌باشد زیرا انسان از زمان پیدایش خود، نیاز داشت که از پدیده زبان و لغت بعنوان یک وسیله برای تفاهم با دیگران و ابراز و انتقال مقاصد خود به آنان، استفاده نماید و از آنجا که زندگی انسان در معرض تحول و تکامل بوده و در طول قرون و اعصار، در جوانب مختلف خود، عمق و توسعه یافته است، بطور طبیعی پدیده زبان هم باید تحول و تکامل و توسعه یابد زیرا این دو (زبان و زندگی انسان) رابطه تنگاتنگ و متقابل دارند.

حضرت آیه‌الله خوئی (ره) چون دیدند که وضع در پرتو تفسیر مشهور، با موقعیت و اهمیت این مسأله در نزد عقلا، هماهنگی و همخوانی ندارد، تئوری جدیدی را مطرح کردند که از نظر کمی و کیفی تکامل یافته‌تر است و آن تئوری «تعهد» است که بعنوان یک نظریه عقلایی با موقعیت این مسأله تناسب دارد و نسبت به نظریات دیگر از امتیازات ذیل برخوردار است:

اول: وضع در پرتو این تئوری عبارت است از تلازم بین لفظ خاص و معنای مخصوص، تلازمی که دلالت را محقق می‌گرداند بر اساس یک قضیه شرطیه‌ای که عقلا در هر جامعه‌ای در طول تاریخ به آن متعهد می‌شوند. دو طرف این قضیه شرطیه «نطق به لفظ» و «قصد تفهیم معنی» است و بر این

شبهات حکمیه بطور مطلق است، ایشان استصحاب را در شبهه حکمیه هر چند جزئی هم باشد جاری نمی‌دانند. ایشان بدان جهت به این نظریه گرائیدند که نکته دقیق را در این رابطه مورد توجه قرار دادند و آن اینکه استصحاب در شبهات حکمیه با استصحاب عدم سعه جعل در تعارض است و از جهت این تعارض سقوط می‌کند و از همین جا است که این نظریه، مسیر تاریخ استصحاب در شبهات حکمیه را تغییر داد و آثار بزرگ آن در همه ابواب فقه جریان دارد.

مورد پنجم: نظریه تعارض در مسأله واجبات ضمنی
در مواردی که مکلف نتواند بین دو واجب ضمنی جمع کند، مشهور، قواعد باب "تزامم" را تطبیق می‌دهد اما ایشان (ره) این نظریه را نقد کرده و نظریه "تعارض" را در این موارد ارائه دادند و نکته‌اش هم این است که امر اول با سقوط متعلقش، بطور جزم ساقط شده است پس اگر دلیلی بر جعل امر دیگر وجود داشته باشد - همچون باب نماز - باید دید اگر متعلق آن معین بود، بحثی نیست وگرنه بین فاقد این جزء یا آن جزء مردد خواهد بود که در این صورت بطور طبیعی بین اطلاق دو دلیل هر دو جزء تعارض واقع می‌شود.

مورد ششم: زیاد کردن اقسام استصحاب
ایشان (ره) در مورد اقسام استصحاب کلی که مشهور آن را به سه قسم منحصر کرده‌اند، قسم چهارمی را نیز ابداع کردند که دارای آثار عملی در ابواب فقه می‌باشد.

مورد هفتم: مسأله شهرت فتوایی
معروف بین دانشمندان علم اصول این است که اگر در مسأله‌ای، شهرت فتوایی بر خلاف یک روایت معتبری که در دسترس فقها هم بوده است، قائم شود، کاشف ازین خواهد بود که آن روایت، حجیت نداشته و از قلمرو اعتبار خارج است و برعکس اگر آن شهرت در آن مسأله، مستند به روایت ضعیفی باشد، کاشف ازین خواهد بود که آن روایت، حجیت داشته و از معصوم (ع) صادر شده است. علمای اصول در طول تاریخ بر اساس این نظریه به استنباط پرداخته و آن را در مسائل فقهی تطبیق داده‌اند ولی سیدنا الاستاذ (ره) بر اساس

همانسان که گاهی مشروط به شرط مقارن اعتبار می‌شود. سوم: بین احکام شرعی فی نفسها هیچ‌گونه تضادی نیست چون این احکام امور اعتباری هستند و واقعیتی ندارند تا بین آنها تضاد تصور شود. بلی در مرحله ملاک، بین ملاکات احکام و همچنین در مرحله امتثال آنها می‌توان تضاد را تصویر نمود اما در مرحله جعل، قابل تصور نیست.

چهارم: مقتضای این نظریه این است که لازم نیست مبرز، حتماً لفظ یا صیغه خاصی باشد و اگر در مواردی هم چنین باشد نیازمند دلیل خاصی است وگرنه مقتضای قاعده این است که اگر مبرز اشاره یا فعل باشد هم کفایت می‌کند اما مقتضای نظریه مشهور این است که مبرز باید لفظ باشد و کفایت غیر لفظ نیازمند دلیل است که اگر دلیلی همچون سیره و امثال آن بر کفایت وجود داشت، غیر لفظ هم کفایت می‌کند و الا نه.

مورد سوم: نظریه تخصیص در مسأله وضع حروف
مرحوم آیه‌الله خوئی (ره) پس از بررسی و نقد علمی و عینی سایر نظریات در معنای حرفی، نظریه "تخصیص" را ابداع کردند. معنای تخصیص این است که حروف وضع شده‌اند. برای دلالت بر اراده تفهیم تخصیص مفاهیم اسمی و تضييق آنها. (به عبارت دیگر حرف برای این وضع شده که حصه‌ها و افراد خاص و معینی از مفهوم کلی اسم را تفهیم کند و متکلم با بکار بردن حروف، دایره معنای اسمی را تضييق کرده و حصه خاصی از آن کلی را برای مخاطب القاء و تفهیم می‌کند.)

امتیاز این نظریه با سایر نظریات در این مسأله این است که مدلول و مفهوم حروف در پرتو این نظریه یک مدلول تصدیقی است و نه یک مدلول تصویری، در حالیکه مطابق نظریات دیگر مدلول حروف فقط تصویری می‌باشد و از همین رو این نظریه از نتایج تئوری تعهد در وضع بوده و ارتباط محکمی با آن پیدا می‌کند.

مورد چهارم: نظریه عدم جریان استصحاب در شبهات حکمیه بطور مطلق
بر خلاف نظریه مشهور که معتقد به جریان استصحاب در

سکوت متکلم در مقام بیان.

براین تئوری امور ذیل مترتب می‌گردد:

اول: روایت مخالف اطلاق کتاب، مشمول آن ادله‌ای نیست که می‌گویند: مخالف کتاب، زخرف یا باطل است زیرا عنوان «مخالف» بر این روایت منطبق نمی‌شود، چون اطلاق مدلول لفظی نیست تا مخالف آن، مخالف کتاب محسوب شود بلکه فقط مخالف حکم عقل می‌باشد.

دوم: دو روایت متعارضی که یکی از آن دو موافق اطلاق کتاب و دیگری مخالف آن می‌باشد، مشمول آن دلیلی نیست که می‌گوید روایت موافق با کتاب بر روایت مخالف با آن ترجیح دارد زیرا این نکته را دریافتی که اطلاق کتاب از خود کتاب نیست پس موافق با اطلاق کتاب هم موافق کتاب حساب نمی‌شود تا مشمول آن دلیل واقع شود.

سوم: اگر تعارض بین دو روایت بخاطر اطلاق آنها باشد، نمی‌توان به مرجحات باب تعارض رجوع کرد و بلکه می‌توان گفت باب تعارض در این مورد اصلاً موضوعیت ندارد زیرا روایات ترجیح در باب تعارض در جایی است که بین دو مدلول لفظی دو روایت تعارض وجود داشته باشد اما اگر بین دو مدلول لفظی تعارض نباشد و فقط بین دو اطلاق تعارض باشد، تعارض دو روایت صدق نمی‌کند تا به مرجحات باب تعارض مراجعه شود و لذا در این مورد هر دو اطلاق بخاطر تعارض، سقوط می‌کند و مرجع همان عام فوقی است اگر وجود داشته باشد و الا به اصل عملی باید رجوع شود.

مورد نهم: مسأله استصحاب

علمای اصول چنین گفته‌اند که اگر حجیت استصحاب بر اساس روایات باشد، استصحاب یکی اصل عملی خواهد بود ولی سیدنا الاستاذ (قده) نظریه دیگری را مطرح کردند مبنی بر اینکه استصحاب - هر چند حجیت آن مبتنی بر روایات هم باشد - یک اماره است نه اصل عملی. نهایت امر اینکه امارت استصحاب در طول امارات دیگر است و نه در عرض آنها و لذا همه امارات دیگر بر آن مقدم می‌باشند.

نکته دقیق مورد نظر ایشان در این نظریه این است که مفاد ادله حجیت استصحاب، «تعبد به بقای یقین سابق در ظرف شک» است نه «تعبد به عمل به شک در ظرف شک» و بین این

نبوغ فکری خود، نظریه جدیدی را ارائه داد که فراگیرتر و عمیق‌تر و دقیق‌تر می‌باشد. این نظریه مبتنی بر دو نقطه است که نقطه اول به منزله منع کبری و دوم به مثابه منع صغری است. اما نقطه اول: آن شهرت فتوایی که بتواند نقاط ضعف روایتی را جبران کند و یا نقاط قوت روایت دیگری را بشکند، شهرت فتوایی فقهای متقدمین است یعنی کسانی که عصر آنان به عصر اصحاب ائمه (ع) و حاملان حدیث نزدیک بوده است نه شهرت فتوایی فقهای متأخرین چون شهرت فتوایی بین متأخرین، ارزشی ندارد ولی از طرف دیگر ما هیچ راهی نداریم که بتوانیم احراز کنیم اعراض قدما را از روایتی در یک مسأله با فرض صحت آن روایت و یا استناد آنان را به روایتی با فرض ضعف آن روایت. چون تنها راه احراز چنین اعراض یا استناد، مراجعه به کتابهای آنان است و این مقتضی است که می‌باید هر یک از آنان کتاب استدلالی در فقه داشته باشند و دست بدست هم به ما رسیده باشد در حالی که فرض بر این است که چنین کتابی از آنان وجود نداشته و یا بدست ما نرسیده است بنابراین نظریه مشهور هیچ اصل و پایه‌ای ندارد. اما نقطه دوم: شهرت فتوایی نمی‌تواند بنفسه حجت باشد. نهایت امر این است که شهرت اگر مستند به روایتی باشد، کشف می‌کند از ظن به صدور آن و اگر مخالف آن باشد کشف می‌کند از ظن به عدم صدور آن ولی واضح است که حجیت اخبار منوط به ظن به صدور آنها نیست بلکه حجیت، منوط به حصول وثوق و اطمینان نوعی است و حتی ظن شخصی به عدم صدور، با آن وثوق نوعی منافات ندارد.

این نظریه با نظریه مشهور، اختلاف جوهری و اساسی دارد و آثار مهمی در استنباط و تطبیق مسائل در ابواب فقه بر آن مترتب می‌شود.

مورد هشتم: مسأله اطلاق

سیدنا الاستاذ (قده) در این مسأله تئوری خاصی را پی‌ریزی کردند که «اطلاق» را داخل در «مدلول لفظ» نمی‌دانند زیرا حاکم به اطلاق عقل است به کمک مقدمات حکمت و بلکه می‌توان گفت اطلاق در نهایت مدلول همان مقدمات می‌باشد. بنابراین، اطلاق از باب لفظ و کلام نیست تا کتاب یا سنت محسوب شود بلکه یک دلالتی است ناشی از

در آن نباشد، آن مسأله اصولی نیست زیرا علم اصول بدان جهت وضع شده که تئوریهای عمومی را بررسی نموده و قواعد مشترک را در چارچوب مجاز برای اعمال نظر ورآی و مطابق با شرایط عامه تفکر فقهی، استخراج و تعیین نماید و لذا اصول جنبه نظری و تئوریک اما فقه جنبه عملی و تطبیقی دارد و نسبت «اصول» به «فقه» مانند نسبت «منطق» است به سایر علوم.

بر این اساس ایشان(ره) بیان کردند که مسأله «حجیت ظواهر» از مسائل علم اصول نیست و همچنین مسأله «اصالت طهارت» در شبهات حکمیه زیرا هر دو از مسائل واضح و مسلم در نزد همگان است و مجالی برای اظهار نظر در آنها نیست پس ضابطه اصولی بودن مسأله بر آنها منطبق نیست.

مورد دوازدهم: مسأله مفهوم وصف

ایشان(ره) معتقد بودند که قید در قضیه، دلالت بر مفهوم دارد ولی نه به معنای دلالت آن بر انتفای حکم در صورت انتفای قید بل بدین معنی که قید دلالت می کند بر اینکه موضوع حکم در قضیه، آن طبیعی علی نحو الاطلاق نیست بلکه حصه خاصی از آن، موضوع حکم می باشد به این دلیل که اگر این دلالت وجود نداشته باشد، آن قید، لغو محض خواهد بود. پس نظریه ایشان در این مسأله حد متوسط بین قول به مفهوم قید و قول به عدم آن می باشد که آثاری در مسائل فقهی نیز بر آن مترتب می گردد.

موارد ابتکار آیه الله خوئی(قده)

در بحثهای فقهی

مورد اول:

اگر مکلف بعد از نماز شک کند که قبل از نماز غسل جنابت کرده است یا نه، مشهور می گویند که وظیفه او اجرای قاعده فراغ است نسبت به نماز گذشته و استصحاب بقای جنابت است نسبت به نماز آینده ولی سیدنا الاستاذ(قده) در این مورد نکته دیگری را متوجه شدند که فراگیرتر و دقیق تر است و آن اینکه اگر مکلف بعد از نماز، محدث به حدث اصغر شود، او علم اجمالی پیدا خواهد کرد به اینکه یا نماز قبلی او باطل

دو تعبیر فرق است چون اول یک تعبیر عرفی است از موقعیت و جایگاه استصحاب بعنوان یک اماره و دومی یک تعبیر عرفی است از جایگاه آن به عنوان یک اصل عملی.

اما اینکه استصحاب، ضعیف ترین امارات است بدان جهت است که تعبد به بقای یقین سابق در ظرف شک یک تعبد عملی است نه تعبد حکمایی.

مورد دهم: مثبتات امارات و اصول

معروف نزد علمای اصول این است که مثبتات امارات بدون فرق بین انواع اماره - حجت است اما مثبتات اصول حجیت ندارد. ولی سیدنا الاستاذ(قده) به تحلیل این مسأله پرداخته با این بیان که این تفکیک بین امارات و اصول نمی تواند یک ادعای گزاف باشد بلکه مبتنی بر این نکته است که امارات چون ناظر به واقع هستند و از واقع حکایت دارند، پس همانطور که از مدلولات مطابقی خود حکایت دارند، از مدلولات التزامی خود نیز حکایت دارند چون بین این دو نوع مدلولات، در مقام ثبوت و اثبات ملازمه وجود دارد اما اصول عملی چون ناظر به واقع نیستند پس در ظاهر فقط مدلولات مطابقی خود را اثبات می کنند نه لوازم خود را.

بر اساس تحلیل فوق روشن می گردد که حجیت مثبتات امارات از لوازم اماریت آنها نیست بلکه از لوازم حکائیت آنها از واقع است و بنابراین باید بین انواع امارات هم فرق گذاشته شود زیرا آن اماراتی که لسان آنها حکایت از واقع و نظر به آن می باشد، مثبتات آنها حجت است اما آن اماراتی که چنین نیست از قبیل: استصحاب و قاعده فراغ و قاعده تجاوز و اصالت صحت و امثال آنها، مثبتات آنها حجیت نداشته و در این قسمت با اصول عملی فرقی ندارند. پس امارات با اصول از این جهت (اماریت و اصلیت) نمی توانند با هم تمایزی داشته باشند.

مورد یازدهم: اصولیت مسأله

سیدنا الاستاذ(قده) در این مسأله، نظریه ای را پایه گذاری کردند، مبتنی بر اینکه اصولیت هر مسأله ای بستگی دارد به وجود اختلاف و اظهار نظر در آن، پس اگر مسأله ای در نزد همه آنچنان مسلم و واضح باشد که زمینه هیچگونه اظهار نظر

آن بخش ديگر در شب جمعه ظاهر مى شود. پس نتيجه اينكه امكان ندارد حلول ماه قمرى يك امر نسبي بوده و با اختلاف افقها، همچون طلوع خورشيد، اختلاف پيدا كند بلكه اين يك پديده مشخص و معين كيهانى است چون محاق عبارت است از: «واقع شدن ماه بين دو جرم خورشيد و زمين بگونه اى كه از ديد همه اهل زمين پنهان بماند.» و امكان ندارد كه چنين امرى نسبي باشد، پس خروج آن از محاق هم نمى تواند نسبي باشد.

البته مخفى نيست كه اثبات اين نظريه با طريقه مذكور از ابتكارات سيدنا الاستاذ (قده) مى باشد اما اصل اين نظريه در ميان جمعى ديگر از فقها نيز مطرح و مورد قبول بوده است، نهايت امر اينكه استناد آنها در اين نظريه يا به روايات بوده و يا به اينكه زمين مسطح است نه كروى.

مورد سوم: ضمان نسبي در خمس

اين مورد، جايى است كه اگر كسى مالى را براى تجارت بخرد و سپس قيمت آن بالا برود، در آن زياده خمس واجب است اما اگر تخميس را بتاخير اندازد تا موقعى كه قيمت آن مال، گاهش پيدا كند، معروف و مشهور، ضمان خمس است يعنى اين شخص، خمس آن زياده را ضامن است.

ولى استاد (قده) در اين مورد نظر ديگرى دارد كه مبتنى بر نكته دقيقى است و آن اينكه اين شخص، بالنسبه ضامن است چون نقص و گاهش قيمت، بر مال مشترك بين مالك و امام (ع) وارد شده است پس بطور طبيعى اين نقص، نسبي خواهد بود يعنى اگر فرض كنيم كه نه دهم اين مال از مالك و يك دهم آن از امام (ع) بوده، نقص بر مجموع اين مال بالنسبه وارد مى شود نه تنها بر خصوص زياده. بنا بر اين هر مقدارى كه كم شده، نه دهم آن بر مالك و يك دهم آن بر امام (ع) محسوب مى شود.

مورد چهارم: عدم تعلق خمس در زياده هبه يا حيازت يا احياء:

اگر شخصى مالى را از طريق هبه يا حيازت يا احياء مالك شود، مشهور بين فقها اين است كه بين آن مال و مالى كه از طريق خريد مالك شده، هيچ فرقى وجود ندارد و خمس به آن

است و يا براى نماز بعدى وضوء واجب است و همينطور علم اجمالى خواهد داشت به اينكه يا قاعده فراغ در نماز قبلى باطل است و يا استصحاب بقاى جنابت باطل است، چون جريان هردو با هم امكان ندارد زيرا مستلزم مخالفت قطعيه عمليه مى شود. بنا بر اين اگر شك در داخل وقت است، بايد نماز قبلى را اعاده و براى نماز بعدى وضوء و غسل بجا آورد. و اگر در خارج وقت است، نسبت به نماز بعدى، وظيفه او جمع بين وضوء و غسل است اما نسبت به قضاي نماز گذشته، چون به اعتبار اينكه قضا با امر جديد مى باشد و او در اصل وجوب آن شك دارد، وظيفه او رجوع به اصالت برائت است چون علم اجمالى به وجوب وضوء براى نماز بعدى و يا وجوب قضاي نماز قبلى، منجز نيست زيرا شرايط تنجيز يعنى تعارض اصول در اطراف آن، فراهم نمى باشد بدان جهت كه يكي از دو طرف علم اجمالى يعنى وجوب وضوء، مورد قاعده اشتغال است چه علم اجمالى باشد و يا نباشد پس مانعى نيست كه در طرف ديگر، اصل مؤمن يعنى اصالت برائت جريان يابد چون معارضى ندارد.

مورد دوم: آغاز ماه قمرى

سيدنا الاستاذ (قده) در اين مورد نظريه اى داشتند مبتنى بر اينكه ماه قمرى، نسبت به همه مناطق، آغاز و ابتدائى واحدى دارد و امكان ندارد كه حلول ماه قمرى يك امر نسبي باشد يعنى هر شهر يا منطقه اى، ماه قمرى خاصى داشته باشد زيرا بسيار اشتباه است كه ما ماه را با نسبي بودن طلوع خورشيد قياس كنيم چون زمين به حكم اينكه كروى است و به اطراف خود نيز مى چرخد، بناچار اجزا و قسمتهاى آن بتدريج و بالنسبه روياروى خورشيد قرار مى گيرند يعنى خورشيد براى اين بخش از زمين قبل از آن بخش ديگر طلوع مى كند پس طلوع خورشيد، نسبي است اما ماه قمرى با خروج قمر (ماه) از محاق يعنى از بين خورشيد و زمين، آغاز مى شود و اين يك پديده كيهانى مشخصى است كه بيانگر موقعيت جرم ماه در کنار جرم خورشيد و زمين مى باشد و در بخشهاى مختلف زمين، تفاوتى پيدا نمى كند پس فرض نسبت در اين جا راه ندارد و اين قول بى معنى است كه بگوئيم ماه قمرى نسبت به اين بخش از زمين مثلاً در شب پنجشنبه و نسبت به

مقدار زیاده در هر دو مورد تعلق نمی‌گیرد مگر اینکه آن مال را با یک زیاده بفروشد....

ولی ایشان (قده) بین این دو مورد فرق قائل شدند. براساس این نکته دقیق که اگر او با هبه یا حیازت مالک شود در واقع مالک آن مال شده در برابر آنچه که مالیت دارد اما مشخص به حد خاصی نیست و در این صورت اگر آن مال را بفروشد، عنوان «زیاده بر سرمایه» صدق نمی‌کند تا در آن خمس واجب شود ولی اگر آن مال را از طریق خرید مالک شده باشد، اصل سرمایه او معلوم است پس اگر به مبلغ بیشتر و زیادتر از سرمایه بفروشد، در آن زائد خمس تعلق می‌گیرد.

مورد پنجم: مسأله ارث

مشهور این است که اولاد برادر ابوینی یا اسی، اگر در ذکورت و انوئت اختلاف داشته باشند، ارث را با تفاوت و تفاضل بین خود تقسیم خواهند کرد یعنی برای مذکرها دو برابر مؤنث‌ها خواهد بود.

ولی ایشان (قده) در این مورد نظریه جدیدی دارند و آن اینکه ترکه بین آنها بطور مساوی تقسیم می‌شود. نکته‌اش هم این است که تقسیم با تفاوت و تفاضل فقط در مورد اولاد برادران و خواهران ابی یا ابوینی وارد شده و تعدی دادن آن به اولاد برادران و خواهران نیاز به قرینه دارد و هیچ قرینه‌ای داخلی یا خارجی هم وجود ندارد و اصل حکم هم بر خلاف قاعده است زیرا مقتضای قاعده، تقسیم حصه پدر بین اولاد بطور مساوی است و تفاضل و برتری ذکور بر انثا نیازمند دلیل و مؤنه زائندی است که وجود ندارد.

و از همین قبیل است عمو و عمه و دایی و خاله زیرا مشهور این است که اگر همه آنها ابوینی یا ابی باشند باید ترکه با تفاضل تقسیم شود ولی استاد (قده) بدلیل نکته فوق به تساوی فتوا دارند.

ضابطه کلی این است که در هر موردی که بین افراد یک جماعت بدون تقیید و ذکر خصوصیت زائد کمی یا کیفی، امر به تقسیم ترکه شده، مقتضای قاعده تقسیم بطور مساوی است اما تقسیم با تفاضل و اعتبار ذکورت یا انوئت، نیازمند قرینه و مؤنه زائد است.

بلی ما در باب ارث از مقتضای این قاعده خارج شده ایم

نسبت به طبقه اول یعنی کسانی که از میّت بطور مستقیم ارث می‌برند مانند فرزندان و پدران و مادران و همچنین نسبت به برادران و خواهران و اجداد و جدات در طبقه دوم اگر همه ابوینی یا ابی باشند زیرا در این دو مورد دلیل صریح از کتاب و سنت داریم. اما اگر افراد مذکور در طبقه دوم تنها مادری باشند باز هم تقسیم بطور مساوی خواهد بود چون بعلاوه اینکه مقتضای قاعده است، منصوص نیز می‌باشد.

اما در مورد اولاد برادران و خواهران ابوینی یا ابی در طبقه دوم یا عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌ها در طبقه سوم، ترکه بین آنها به تساوی تقسیم می‌شود هر چند در ذکورت و انوئت با هم اختلاف داشته باشند. این نظریه آثار مهم و بزرگی در طبقات ارث دارد.

والسلام

